

نکاتی چند پیرامون بحران مالی کنونی

واهیك كشيش زاده

پیرامون بحران بخش مالی سرمایه‌ی جهانی بسیار نوشته اند، بسیاری نیز حول پیامدهای کوتاه و دراز مدت آن قلمفرسایی کرده‌اند، بسیاری نیز این بحران را آخرخط لیبرالیسم اقتصادی و بازگشت سیاست‌های تنظیم‌گرانه در اقتصاد سرمایه‌داری و پایان بی‌بند و باری اقتصاد بازار توصیف کرده‌اند، اما هیچکدام حتی آنهایی که بحران کنونی را نشانه‌ی ناهنجاری‌های فطری نظام مبتنی بر حاکمیت سرمایه قلمداد کرده اند از اذعان به این حقیقت ساده طفره رفته‌اند که بحران مالی موجود چه جایگاهی در بحران‌های ادواری سرمایه‌داری دارد و آیا نظام سرمایه‌داری با استفاده از ابزار مختص به خود قادر است در برابر بحران‌هایی از این دست قد علم کند یا بر خلاف تبلیغات دامنه داری مبنی بر اینکه دولت باید پایش را از اداره ی اقتصاد بیرون بکشد و بجز تنظیم چارچوب عمومی اقتصاد وظیفه ای بعهده نداشته باشد مجبور است برای ادامه‌ی حیات دست به دامن دولت شود. موعظه گران سرمایه داری نئولیبرال چنین تبلیغ می کردند که دوران سرمایه داری انحصاری دولتی بیپایان رسیده و پیوندهای تنگاتنگی که دولت سرمایه داری با پروسه های چند گانه ی تولید، توزیع و مصرف و نیز سیاست های پولی داشت بیپایان رسیده و بازار جهانی تنظیم این پروسه ها را راسا بعهده گرفته است. پرسش دیگری که در حاشیه‌ی بحران کنونی مطرح است و توجیه‌گران سرمایه از پاسخ دادن به آن طفره می روند اینست که سودهای کلان سال های اخیر به کجا سرازیر شده و چه حاصلی برای کل جامعه داشته است. یکی از استدلال‌های این دسته از سیاستمداران و دولتمردان جهان سرمایه و پیروان رنگارنگ آن این بود که اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت آزاد توانسته است از طریق معاملات تجاری، بورسی و بانکی مبالغ هنگفتی بر دارایی‌های ملی بیافزاید و سر آخر این سرمایه‌های کلان از راه سرمایه گذاری های جدید بسود جامعه بکار افتاده است.

برای روشن شدن صورت مسئله پرسش‌های مطرح شده را تکرار می کنیم:

1- خصلت بحران مالی کنونی چیست؟

2- آیا نظام سرمایه‌داری می تواند با استفاده از ابزار صرفا اقتصادی و مدیریتی با بحران کنونی مقابله کند؟

3- آیا جوامع بهره‌ای از سودافزایی سرمایه‌ی مالی برده‌اند؟

مفسران روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی در جهان، اقتصاددانان و سیاستمداران بورژوازی چنین وانمود می کنند که بحران کنونی فقط ریشه در بی مبالاتی و در عدم عنایت به ابعاد معامله‌ها، عدم نظارت دقیق بر حجم و نوع این معاملات و عدم دقت در حسابرسی بموقع بر آن و در نهایت سوء استفاده از موقعیت‌های شغلی و عدم توجه به موازین اخلاقی در نوع معاملات بورسی دارد. به یک سخن ریشه‌ی بحران کنونی را نه در اقتصاد بلکه در امور فنی و غیر اقتصادی جستجو می کنند. آدرس را عوضی می دهند تا انظار را از توجه دقیق به ریشه‌های بحران منحرف سازند. مسئله این نیست که سرمایه‌داری و بازار بورس در دوران موجودیت خود بحران‌های عدیده‌ای را از سر گذرانده‌اند و از "بحران لاله‌ها" در بازار بورس هلند در سال‌های نخستین قرن هفدهم تا بحران اخیر هیچکدام خلی در اقتدار این نظام ایجاد نکرده‌اند و سرمایه‌داری قادر خواهد بود اینبار نیز از بحران موجود بیرون آید. آری سرمایه‌داری تاکنون توانسته است از مارپیچ بحران‌ها بیرون بخزد و هم در پهنا و هم در ژرفا رشد کند. اما اکنون دیگر قادر نیست بدون دخالت گستره‌ی عمومی، بخوان دولت با بحران‌هایی از این دست مقابله کند. همین گسترش دامنه‌ی آن که نتیجه ژرفش روند جهانی شدن است که همه ی گستره های زندگی اجتماعی را در بر گرفته سرمایه‌داری را از استفاده از ابزار صرفا اقتصادی برای مقابله با بحران‌های مشابه باز می دارد. شاید بگوئید تاریخ سرمایه‌داری ملقمه‌ای بوده است از استفاده از ابزار اقتصادی و غیر اقتصادی و اینکه انباشت اولیه‌ی سرمایه‌داری نه از قبل تولید و توزیع کالای

مرغوب بلکه از قبل جنگ‌ها و تجاوزگری‌های وحشیانه صورت گرفته‌است و استفاده از ابزار دامن زدن به جنگ‌های تجاوزگرانه برای مقابله با بحران‌های اقتصادی همزاد نظام سرمایه‌داری است و بحران مالی جهانی اواخر سالهای بیست فاشیسم را در اروپا زانید که نتیجه‌ی آن جنگ جهانی دوم بود. آری این وقایع نشان دهنده‌ی چهره‌ی کریه سرمایه‌داری است که توجیه‌گران آن سعی در پردپوشانی آن دارند. اما باید اکنون توجه داشت که این بحران دارای چنان ابعاد گسترده‌ای است که نه تنها موسسات مالی و اقتصادی معین بلکه کل جامعه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و می‌تواند در صورت ادامه و بدون دخالت موثر دولت‌ها بخش عمومی را فلج سازد و موجب بروز فقر و فلاکت گسترده‌ای حتی در کشورهای پیشرفته و ثروتمند غرب شود. مسئله اینست که خصلت عمومی سرمایه که بدنبال کسب حداکثر سود است حکم می‌کند که تمام گسترده‌های اجتماعی را میدان تاخت و تاز خود کند و حوزه‌هایی را ایجاد نماید که بدور از نظارت عمومی بر چند و چون عملکرد سرمایه حداکثر سود را کسب کند. واقعیت تازه‌ای نیست که سرمایه‌های هنگفت جهانی بدنبال امکان سرمایه‌گذاری‌هایی هستند که در قبل آن در کوتاهترین مدت و اکاست سرمایه جبران شود و سودهای کلانی بجیبشان سرازیر گردد. ما از سالهای هفتاد قرن بیستم تا کنون با وجود تأثیرات انقلاب علمی و فنی بر روند تولید و رشد تکنولوژی شاهد کاهش نسبی نرخ سود هستیم بدین خاطر نیز سرمایه‌گذاری در رشته‌های صنعتی فقط بخش کوچکی از سرمایه‌گذاری‌های عمومی را تشکیل می‌دهد و بخش عمده‌ی آن به گستره‌هایی روان می‌گردد که از طریق معاملات بانکی و اوراق بهادار صورت می‌گیرد. بدین ترتیب در بسیاری از کشورهای اروپایی بویژه در آمریکا و انگلیس بخش عمده‌ی تولید ناخالص ملی از قبل معاملات مالی و بورسی تأمین می‌گردد و صنعت جای غالب خود را در جامعه به گروه‌های سرمایه‌گذاری معظمی داده‌اند که در سطح جهانی فعالند و بدنبال ایجاد بازارهایی هستند که دربردارنده‌ی سودهای کلان باشد بنا به آمار موجود نهادهای بین‌المللی هفتاد درصد سرمایه‌هایی که در جهان عمل می‌کنند متعلق به گروه‌های سرمایه‌گذاری خصوصی هستند که نظارت بر آن از عهده‌ی دولت‌ها خارج است و تنها سی درصد آن به بانکها تعلق دارد. واگرد سرمایه رمز و راز سرزندگی آنست و بدین خاطر نیز کوشش بر این است که به کمک دولت‌های خودی و با دستاویز قراردادن تمهیدات سیاسی امکان سرمایه‌گذاری در حوزه‌های سودده تسهیل شود، این حوزه‌ها از طریق مثلاً خصوصی سازی بخش‌های دولتی و پایه‌های اقتصاد (راه آهن، مخابرات، پست و غیره) و چه بخش رفاهی، آموزشی، درمانی و چه در پهنه‌ی نفوذ در کشورهای عقب مانده برای ایجاد بازارهای فروش اجناس مصنوع، تولیدات صنعتی و مصرفی و غیره است. از این دست است کشف انواع و اقسام برکه‌های بورسی، اوراق بهادار، سهام و سفته‌های واقعی و مجازی. این بارفروش سفته‌های وام‌ها و اعتبارات مسکن ایالات متحده به بانک‌های اروپایی موجب ورشکستگی این موسسات شده است. ایجاد بازار کاذب مسکن در ایالات متحده و اعطای وام به متقاضیان بدون توجه به ضمانت‌های ضرور موجب شده است که ارزش مسکن پس از یک دوره رونق بشدت کاهش یابد و بانک‌ها در موقعیت رکود این بازار با کوهی از اعتبارات بازپرداخت نشده مواجه گردند.

زمانی که سرمایه‌گذاری در صنعت، در جوامع باصطلاح پسا صنعتی و دوران حاکمیت اطلاعات و تکنولوژی اطلاعاتی کاهش نرخ سوددهی سرمایه در صنایع سرمایه‌های سرگردان جهانی را بسوی حوزه‌هایی روان می‌کند که کسب سودهای کلان هنوز امکان پذیر است و تا کنون موفق شده‌اند با دور نگاهداشتن نظارت بخش عمومی از این معاملات، سودهای افسانه‌ای بجیب زنند. در واقع حذف نظارت دولتی یکی از ابزار تحقق چنین سودهایی بود، زیرا از این طریق و حتی با کمک ارگان‌های دولتی و موسسات مالی دولتی موفق به انجام معاملاتی می‌شدند، که در حالت معمولی می‌بایست تحت تعقیب ارگان انتظامی و دادستانی‌ها قرار گیرد. حذف امکان کنترل و نظارت بخش عمومی آوانسی بود که دولت بورژوازی به این سرمایه‌ها می‌داد تا در کشورهای آنان دست به سرمایه‌گذاری زنند.

اکنون در رسانه‌های گروهی فرمولبندی دیرآشنایی بر سر زبان‌ها افتاده است که گویا "سودها را خصوصی می‌کنند اما زیانها را ملی" و گویا در ایالات متحده دولت بوش با اختصاص هفتصد میلیارد دلار از محل بودجه‌ی عمومی برای نجات بانک‌ها و موسسات مالی از بحران کنونی "سوسیالیسم از

بالا" را عملی می کند. سال‌های متمادی است که نیروهای چپ در اروپا بر این نکته پافشاری می کنند که دولت‌های بورژوازی غرب در هیبت آتش نشانی برای موسسات و رشته‌های بحران‌زای سرمایه ظاهر می شوند ، هم در تراکم سرمایه در دست آنان یاری رسانش است و هم هنگامی که ثروت و دارایی گردآمده ناپدید می شود از محل بودجه‌های عمومی، بخوان از جیب مالیات دهندگان شرافتمندی که اکثریت آنان را کارگران و کارمندان تشکیل می دهند، به داد آنان می رسند و با پیش کشیدن این استدلال که در صورت نابودی سرمایه عواقب هولناکی متوجه جامعه می گردد از ورشکستگی بسیاری از شرکت‌های خصوصی جلوگیری می کنند. اکنون مسئله اینست که شرکت‌های معظم سرمایه‌داری دیگر قادر نیستند فقط با دست زدن به ابزار اقتصادی و مدیریتی از بحران‌های ادواری خود، که منحنی آن تغییرات چشمگیری را نشان می دهد(تعدد بحران‌ها و افزایش طول مدت آن) خارج گردند. در نظر گرفتن تسهیلات مالیاتی برای رشته‌هایی که میزان و نرخ سوددهی‌شان نازل است و ایجاد امکانات استفاده از وام‌ها و اعتبارات دولتی و فرادولتی برای بسیاری از رشته‌های اقتصادی ته‌میدانی است که دولت بورژوازی در نظر می گیرد تا چرخ‌های اقتصادی از گردش باز نایستند. در واقع اکنون زمانی است که واقعیت "سرمایه‌ی انحصاری دولتی" عیان‌تر از هر زمان دیگری آشکار می‌شود. امتزاج دولت و سرمایه‌ی مالی و انحصاری اکنون تنها راه برون رفت سرمایه از بحران‌های ادواری خود است. در جایی که دولت از سرمایه‌گذاری در بخش‌های آموزشی و درمانی سرباز می زند و در همان حال مبالغ هنگفتی را صرف بیرون کشیدن بخش خصوصی از غرقاب بحران می کند. یکی از استدلال‌های توجیه‌گران سرمایه‌داری این بود که این نظام دارای چنان نیروی سرزنده و شادابی است که می تواند ثروت‌های افسانه‌ای دست و پا کند و با ممکن ساختن پیشرفت در علوم و فنون و تکنولوژی و با استفاده از دستاوردهای آن در تولید به افزایش دارایی‌های عمومی یاری رساند. اما باید دید چه کسی از افزایش این دارایی‌ها بهره برده است.

سال‌ها پیش از این هنگامی که در غرب در دورانی که کشورهای سوسیالیستی با بحران‌های ناشی از ایستایی اقتصاد رودر رو نشده بودند و مسابقه‌ی سیستم‌ها عمدتاً بصورت رقابت در ارقام کمی اقتصاد حکمفرما بود و چنین وانمود می شد که گویا در غرب نیز طبقه‌ی سرمایه‌دار از میان رفته و جای آن کارشناسانی نشست‌اند که دلسوزانه برای منافع عامه فعالیت شبانه روزی دارند، بل‌ها و گالبرایت‌ها به پیروی از ریمون آرون تز جوامع پسا صنعتی را مطرح می کردند و چنین وانمود می کردند که سیستم‌ها در جایی در میانه‌ی دو نظام به هم خواهند رسید ، آری در چنین دورانی که روند تراکم و انحصار سرمایه بشدت در حال پیشروی بود و ابعاد سرسام آوری بخود می گرفت کنت گالبرایت تئوری پرداز آمریکایی ادعا می کرد: "قدرت بتدریج و بگونه‌ی بازگشت ناپذیری از دست سرمایه خارج می شود" (گالبرایت، جامعه‌ی مدرن صنعتی، مونیخ، 1968، ص. 65).

روند جهانی شدن اقتصاد و باز شدن درها بروی تجارت آزاد مزیدی شد بر علت گسترش امکانات سودآوری بیشتر سرمایه‌تا سال‌ها پیش از این ادعا می شد که کشورهای سرمایه داری پیشرفته مخالف رشد و پیشرفت کشورهای پیرامونی هستند . روند جهانی شدن کذب این ادعاها را ثابت کرد. بار دیگر به اثبات رسید که بدون گسترش دامنه‌ی مناسبات سرمایه داری بازتولید گسترده‌ی سرمایه ممکن نیست. تئوری پردازانی چون موریس داب پیشنهاد می کردند تا با گسترش ضریب اشتغال در کشورهای پیرامونی و افزایش درآمد اقشار وسیع مردم بازار محصولات صنعتی و تولیدی غرب در این کشورها ایجاد شود و از سوی دیگر حلقه‌های پیوند این کشورها در روند تولید و تقسیم بین المللی کار مستحکم تر شود. در سال‌های اخیر که ما شاهد انتقال خط‌های تولید بسیاری از رشته‌های کاربر اقتصاد به کشورهای پیرامونی بودیم که عمدتاً رشته‌های تولیدی را شامل می شد که باصطلاح از دیدگاه اخلاقی مستهلک شده اند (فضولات تولید، آرایش محیط زیست و سلامت کارگر) در کشورهای مادر روند بیکاری رشد کرده و ابعاد سرسام آوری بخود گرفت. در چنین موقعیتی ما با دو روند متضاد روبرو بودیم که آغاز آن را می‌توان سال‌های هشتاد قرن گذشته قرار داد. یکسوی سکه‌ی این روند افزایش تصاعدی درآمدها و سودهای از محل سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و رشد معاملات بورسی و بانکی و سوی دیگر آن به وخامت گرائیدن وضعیت بیمه‌های اجتماعی در این کشورها و نیز رشد فقر نسبی

طبقات زحمتکش بود(حد نصاب سهم زحمتکشان در تولید دارایی های ملی). این روند متضاد نشان می داد که افزایش سودآوری سرمایه در این سال ها نه تنها موجب سرریز آن به جامعه نشد بلکه تمام آن دستاوردهایی نیز که در دوران رونق نسبی طی یک دوره مبارزات مطالباتی نصیب زحمتکشان شده بود بتدریج و با دستاویز قرار دادن دلایل واهی از کف آنها رفت. تمام دستاوردهایی که در دوران رونق تئوری های آشتی اجتماعی و برای مسکوت گذاشتن مبارزه طبقاتی و بزور مبارزات سندیکایی و سیاسی عاید زحمتکشان شده بود در دورانی که سودهایی چند برابر آن دوره حاصل می شد از اکثریت مردم دریغ شد. نگرانی به وضعیت قوانین اجتماعی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی نشان می دهد که ما با شرایطی روبروئیم که سرشار از عدم اطمینان به آینده و سرخورده از ناتوانی در برابر زورگویی های قدرتمندان است. این احساس خود را در رویگردانی از مشارکت در پروسه سیاسی و رشد و گسترش جریانات و فرقه های افراطی نشان می دهد که سمتگیری آنان حتما هم سیاسی نیست. همچنانکه در ایران امروز دامنه اعتقاد به خرافات گسترش یافته در غرب دامنه اعتقاد به باطنی گری رشد داشته است. بدیگر سخن زمانی که مرگ مبارزه طبقاتی اعلام می شد مبارزه طبقاتی از بالا بشدت در جریان بود. طبقات دارا هم سهم خود را از مالکیت سرمایه افزایش دادند و هم نقش خود را در مدیریت اجتماعی و خصوصی این سرمایه ها بیشتر کرده اند. پای طبقات زحمتکش را از مبارزه سیاسی بریده و با خانه نشین کردن آنها و وابستگی شان به "کاسه گوشت مصری" آینده را برای خود انحصاری کرده اند.

آری رشد کمی و کیفی مناسبات سرمایه داری نه تنها موجب آن نشده است که اقشار گسترده تری از مردم از مواهب آن بهره برند بلکه به عقب گرد این مناسبات نیز انجامیده است. آری امروزه مردم کوچه و بازار از پیشرفته ترین ابزار و محصولات صنعتی استفاده می برند، تلفن همراه دارند، از مایکرو ویو استفاده می کنند و دارای تلویزیون های با صفحات نازک و سیستم های صوتی و تصویری دیجیتال هستند اما باید مقادیر متناهی از درآمدهای ناچیز خود را صرف بیمه های بیکاری و درمانی، بازنشستگی و از کار افتادگی کنند، بجز آن آموزش رایگان درحال ورچیده شدن است، سندیکاهای کارگری یکی بعد از دیگری در حال تعطیل شدنند و سیستم های مشارکتی در مدیریت ها با موانع قانونی جدیدی روبرو می گردند.

در چنین موقعیتی است که بحران کنونی امکان نوینی را فراهم آورده است تا نیروهای سیاسی موقعیت خود را در جامعه از نو تعریف کنند و راه را برای مقابله با روندی که تحت نام "نئولیبرالیسم" می رفت تا جهان را تسخیر کند باز کنند و اجازه ندهند فرصت طلبان رنگارنگ با دست زدن به تهمیدات نمایشی منتظر افتادن آب از آسیاب ها شوند.